



سیستان

در عصر صفویه

از کتابخانه مدرسه لایها قم

از

حسین میرجعفری

(دکتر در تاریخ)



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سیستان در عصر صفویه

اشاره‌ای کوتاه به وضع سیستان قبل از دوره صفوی :
بخشی از سرزمین ایران که امروز بنام سیستان خوانده می‌شود در اوستا به نام رودی که از آن سیراب می‌شود «هتتومنت Haetument» خوانده شده و در سنگ نوشته‌های داریوش به نام «Zaranka زرنگه» نامیده شده است. نام سکستان را پس از دست اندازی قوم «سکا» در پایان دومین سده پیش از میلاد^۱ به این سرزمین داده‌اند و سجستان و سیستان شکلمهای دیگری از همین نام است که تا امروز بر سرزبانهاست .

سیستان یکی از نواحی عمده ایران است که در طول تاریخ پراضطراب این کشور ، همواره دستخوش حوادث گوناگون بوده است. سرزمینی است که هزاران سال مهد آبادانی و نعمت و توانائی و قدرت بوده است . یازدهمین جائی است که اهورامزدا آن را به

۱- در لغت نامه دهخدا شماره ۱۴۹ ص ۷۶۳ آمده است که : پس از مهاجرت سکاه (سکا، اسکوت ، اسکیت ، سیت) در زمان فرهاد دوم اشکانی (۱۳۶-۱۲۸ ق. م) واردوان دوم (۱۲۷-۱۲۴ ق. م) بطرف جنوب ، گروهی از آنان در زرنگ مستقر شدند و از این زمان زرنگ بنام آن سکستان خوانده شده است.

بهترین وضعی بیافرید^۲ و پادشاه آنجا را از فرایزدی برخوردار کرد^۳ مؤلف تاریخ سیستان و احیاء الملوك می نویسد که گرشاسب (گرشاسف) چون درخت انار و خرما آنجا بدید رغبت بناکردن سیستان نمود و طرح عمارت کرد^۴

سیستان زادگاه و محل پرورش رستم دستان است. اینجا مهد داستانهای ملی ایران و میدان جنگهای پهلوانان و رادمردان ایرانی است. فردوسی در شاهنامه بطور مکرر از قهرمانان و آزاد مردان آن سخن گفته و در وصف این سرزمین گوید:

بیاراسته سیستان چون بهشت گلش مشکگ سارا بدوزرش خشت
 اردشیر بابکان اولین پادشاه سلسله ساسانی همزمان باتسخیر
 دیگر ولایات، سیستان را نیز تصرف کرد و در واقع میتوان گفت
 سکاهاى استقرار یافته در سیستان متفقین ساسانیان بوده‌اند.
 بهرام دوم مجدداً سیستان را فتح کرد و فرزندش بهرام سوم راکه
 بعداً شاه شد به حکومت سیستان فرستاد. در عصر ساسانیان سیستان
 یکی از مراکز مسیحیان نسطوری گردید.^۵

موقع حمله امرا بایران یزدگرد سوم از طریق کرمان به سیستان آمد و در حدود پنج سال آنجا بود و آنگاه مصمم شد که به خراسان رود و در آنجا جمع فراهم کند و بمقابله کسانی رود که بر

۲- وندیداد فرگرد اول پاره ۱۳ به نقل از مقدمه‌ای که آقای دکتر منوچهر ستوده بر کتاب احیاء الملوك (ص ۱۳) نوشته‌اند.

۳- زامیادیشمت پاره ۶۵-۶۹، مقدمه احیاء الملوك ص ۱۳

۴- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۹، احیاء الملوك، ملك شاه حسین سیستانی، باهتمام دکتر منوچهر ستوده ص ۱۰ و ۱۱.

۵- Pauly - wissowa, realenzykl، دائره المعارف اسلامی، ج ۱۰

مملکت او غلبه یافته بودند بعضی‌ها نوشته‌اند یزدگرد به سیستان رفت و از آنجا با هزار کس از چابکسواران به مرو گریخت،^۶ زمانیکه مجاشع سردارتازی یزدگرد را دنبال می‌کرد در سیستان مردم باوی می‌جنگند و در نتیجه مجاشع شکست خورده و ناگزیر باز می‌گردد.^۷ فتح سیستان ابتدا توسط عاصم بن عمرو و عبدالله بن عمر صورت گرفت و سپس ربیع بن زیاد الحارثی با سپاه‌گران به سیستان حمله می‌کند و مردم سیستان ناگزیر به آشتی با ربیع تن درمی‌دهند و از آنروز به بعد سیستان در دره شهرهای اسلامی درمی‌آید.

طبری می‌نویسد: در این زمان سیستان بزرگتر از خراسان بود و مرز آن سخت‌تر بود و مردم آن بیشتر.^۸

سیستان بعد از آن پناهگاه خوارج می‌گردد و کم‌کم زدوخوردها و کشمکشها در این منطقه فزونی می‌گیرد و گروهی بنام (المطوعه) پدید می‌آید که در راه حفظ عقاید داوطلبانه به جنگ بر ضد خاریان که بلائی برای کشور شده بودند می‌پردازند رفته رفته دشمنی‌ها وزد و خوردها و کشمکشها آنچنان وسیع‌تر می‌گردد که همه مردم سیستان بستوه می‌آیند و روح آنها خسته و افسرده می‌شود و کم‌کم آبادیها رو بویرانی می‌نهد.

بعد از اسلام یعقوب بن لیث صفاری نقش عمده‌ای را در تاریخ سرزمین سیستان بعهده داشته است. یعقوب توانست با همکاری برادرش عمرو موقعیت خود را در سیستان پایرجا نماید و قدرت

۶- تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد ۵ ص ۹-۱۴۸

۷- تاریخ سیستان، ص ۸۰

۸- تاریخ طبری، ج ۵ ص ۲۰۱۵

خوارج و رقبای دیگر را تا سال ۲۵۳ هجری (۸۶۷ میلادی) درهم بشکنند و با خلیفه نبرد کنند.

پس از یعقوب و عمرو لیث صفاری ملك نیمروزگاهی تحت سلطهٔ سامانیان و گاهی در دست اقوام و منسوبان آل صفار بود. تا اینکه نوبت به خلف بن احمد که به روایت ابن اثیر نبیرهٔ دختری عمرو لیث بود رسید وی بدست سلطان محمود غزنوی گرفتار شد و چندی سیستان تحت سلطهٔ غزنویان بود. سیستان در بیشتر دوره‌ها استقلال محلی داشت و سلاطین آنجاسکه به نام خود می‌زدند. از نوشته‌های تاریخ جهانگشای جوینی برمی‌آید که مغولها خسارت فراوان بر سیستان وارد نکرده لیکن مؤلف طبقات ناصری می‌نویسد سیستان به شدیدترین وجهی خراب گردید. در سال ۶۵۱ هجری ملك شمس‌الدین کرت به حکم منکوقاآن به سیستان آمد و حاکم وقت ملك شمس‌الدین علی‌گشته شد و سیستان جزئی از ولایات آل کرت گردید.

امیر تیمور گورکان در زمان حکومت ملك قطب‌الدین به سیستان حمله کرد بنا بر نوشته ملك شاه حسین سیستانی مؤلف احیاء الملوك چهل هزار مرد نامی با هم عهد کردند که سحری به اردوی امیر تیمور حمله آورند و به هیئت مجموعی بیرون آمده آن روز جنگی شد که حکایت رستم و افراسیاب و اسفندیار منسوخ شد و در همین جنگ بود که تیری بر پای امیر تیمور خورد و پایش لنگ شد و همه آن چهل هزار مرد درجهٔ شهادت یافتند. سه روز در آن شهر قیامت آشکارا بود. چندان کشته در کوچه‌های شهر افتاده بود که ممر سوار دشوار بود... لشکرشوم توران کینهٔ رستم از سیستانیان خواستند اطفال را بر زمین می‌زدند و اسب بر آن می‌تاختند... تا آنچه شدنی بود و ملك قطب‌الدین بعد از سه سال حبس بدست تیمور بقتل رسید^۹

۹- احیاء الملوك، ص ۱۰۵-۱۰۴

و از آن پس تا عصر صفویه اغلب ملوکی از همان سرزمین برسیستان حکومت کردند که از جمله عبارتند از : شاه شاهان ، ملک قطب الدین علی ، شاه محمود ، شاه جلال ، ملک نظام الدین یحیی ، ملک محمد^{۱۰} در اواخر عصر تیموری سلطان حسین بایقرا توانست کلیه نواحی خراسان و بلخ و همچنین سیستان را باز تصرف کند .

بدیع الزمان میرزا فرزند وی با پدر مخالفت ورزید و پس از جنگی با وساطت روحانیون و بزرگان حکومت سیستان به وی واگذار گردید . پس از مرگ سلطان حسین بایقرا اگرچه بدیع الزمان میرزا و برادرش مظفر حسین میرزا مشترکاً زمام امور تیموری را در دست گرفتند اما بعلت حملات ترکمانان سلطنت از دست آنها بیرون رفت .

سیستان در ۱۵۰۰ هـ. ق صفویه

از حمله مغول تا ظهور دولت صفویه یعنی نزدیک سه قرن کشور ایران گرفتار مردمکشی و غارتگری خاندان مغول و تیمور و یا دربند تسلط فرمانروایان دیگری بود . با ظهور دولت صفوی قسمت بزرگی از ایران قدیم باز فرمان دولت واحد درآمد . در اواسط دوره سلطنت شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ هـ ق = ۱۵۰۲-۱۵۰۱ م) که مؤسس سلسله صفویه است کشور ایران چنان بسط و توسعه ای یافت که هرگز در ادوار بعد بدان پایه نرسید . شاه طهماسب اول (۹۸۴-۹۳۰ هـ ق = ۱۵۲۴-۷۶ م) و شاه اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ هـ ق = ۱۵۷۶-۷ م) توانستند حدود ثغور کشور را تقریباً به همان اندازه که در زمان مرگ مؤسس سلسله بود ، نگاه دارند . بر اثر پریشانی اوضاع کشور و حملات عثمانیها و ازبکها که

۱۰- برای اطلاع کامل از شرح حال آنان ر . ک به احیاء الملوک ، ص

متعاقب آن واقع شد. مقارن اواخر سلطنت سلطان محمد (۹۹۵-۹۸۵=۸۷-۱۵۷۸م) و اوایل سلطنت شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۵ هـ ق = ۱۶۲۹-۱۵۸۷) فقط قسمت اصلی این کشور وسیع برجای مانده بود. شاه‌عباس اول قصد داشت قلمرو سلطنتی اجداد خود را به همان وسعت برساند که در اواسط دوره اقتدار شاه طهماسب اول بود. اما او از نیت قبلی خود تجاوز کرد و عراق عرب را نیز تحت فرمان خود درآورد. البته خلف او شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸=۴۲-۱۶۲۹م) ناگزیر این قسمت را بازار دست داد. اما بقیه متصرفات تا سال (۱۷۰۹=۱۱۲۱ هـ ق) پابرجا ماند. در این سال سقوط قندهار خبر از پایان عاجل کار این سلسله در سال (۱۱۳۵ هجری = ۱۷۳۲ میلادی) داد^{۱۱}. ناحیه سیستان نیز بلافاصله پس از پیروزی شاه اسماعیل اول بر شیبک خان به تصرف خاندان صفوی درآمد. در سال ۹۱۶ هجری فرمانروای سیستان ملک محمود سیستانی منتسب به سلسله کیانیان برای عرض خدمتگزاری به هرات آمد و در آن زمان نیه، قلعه‌گاه، خاش، خشک رود و سرزمینهای واقع در کنار سفلی هیرمند (گرمسیرات کنار هیرمند) را زیر فرمان داشت و در همین اوقات بود که او را نیز فتح کرد. شاه اسماعیل وی را در مقابل فرمانبرداری که داشت مورد تایید قرارداد ولی هزار سوار ترکمان و یک امیر قزلباش بعنوان وکیل همراه او کرد. مؤلف احیاء الملوك در این خصوص می‌نویسد: چون نواب ملک به حوالی هرات رسید نواب اشرف، شاه جمجاه، شاه اسمعیل، فتح شاه بیك فرموده، از آنجا یلغار نموده به پل سالار نزول فرمود و ملک از بیرون شهر نزدیک به ساچشمان به موکب همایون پیوست و چون باقشون خود پیدا می‌شود،

۱۱- تاریخ نظامی ایران جنگهای دوره صفویه، دکتر خانبابا بیانی،

شاه والاجاه، استفساز می‌فرمایند که اینها چه جماعت‌اند؟ شخصی پیدا شده به خدمت اشرف شتافته به عرض می‌رساند که ملک سلطان محمود سیستانی است به عزم سجده نواب اشرف می‌آید. شاه والاجاه اسب جهانیده، پیش می‌آید و ملک از اسب بر زمین افتاده پای مبارک شاه دین پناه را بوسه داده، شاه والاجاه روی ملک را بوسه داده، چندان نوازش و احترام نمود که امرا و اعیان رشک بردند. و ملک را به اسب خاصه سوار کرده، همه جا ملک را همعنان خود به شهر آورد و شهره‌رات به ملک داد. ملک التماس نمود که گوشه خرابه سیستان ملک موروث آباء و اجداد این بنده است و مرا همان بسنده است. شاه فرمودند که از هرات تا سیستان بتوارزانی داشتم. در آن مجلس دیگر گستاخی نکرد، اما غایبانه به مردم محرم استدعا نمود که اکابر قزلباش و اهل حقوق این دولت ابد مقرون بسپارند مرا همان گوشه کافی است. شاه [را] از این استعفا (استغنا) خوش آمد. همواره در مجلس همایون نزدیک شاه جا داشت و اکابر و اعیان ایران را محسود بود. در ایام بودن، پیوسته ملک را با خود داشت، هر روزه به خلع فاخره و تاج مرصع و اقسام نوازش ملک را مفتخر و مباحی می‌فرمود، تا نواب اشرف عزیمت عراق مصمم فرموده، ملک را تا مشهد مقدس همراه برده، از آنجا بسا منشور حکومت و نقاره و علم وزین مرصع و کمر و خلعت و سایر الطاف شاهانه به سیستان رخصت انصراف فرمود و ملک الملوك با اقوام و خواص ملازمان به شهر سیستان رسید و اوق را نیز به تصرف در آورد و نیه و قلعه‌گاه و خاش و خشک‌رود و گرمسیرات کنار هیرمند را به گماشتگان و اقوام رفیع مقام سپرد.

هنگامی که از خدمت اعلیٰ مرخص می‌شد، نواب اعلیٰ بر زبان آوردند ترا لشکر قزلباش می‌باید و میر پیر قلی و میر شاه قلی ترکمان که از اقوام جهانشاه بودند به ملک داد. هزار سوار ترکمان با ایشان

همراه بود. میرپیرقلی به امر وکالت مستقلا شروع نمود و...»^{۱۲}

میرپیرقلی ترکمان که در عین حال داماد ملک محمود سیستانی هم بود بامر شاه اسماعیل مدت ده سال به رتق و فتق مهمات کلی مشغول بود تا اینکه بزرگان و مردم سیستان اتفاق کرده و از ملک خواستند که میرپیرقلی بعد از این به امر وکالت دخالت ننماید در غیر این صورت جملگی عزیمت هندوستان خواهیم کرد پیداست که مردم سیستان روز خوشی از دست قزلباشها نداشتند. از این پس میرپیرقلی به گرمسیرات رفت و بفرمان ملک محمود شخصی بنام میرمحمد به امر وکالت مستقل گردید^{۱۳}

پس از درگذشت شاه اسماعیل ملک محمود همچنان بر اورنگ شاهان عجم بر ملک نیمروز بنشست در زمان شاه طهماسب موقعیکه برادرش سام میرزا به قصد تسخیر قندهار در جنگ با کامران میرزا شکست خورده و لاله اش اغزیوارخان^{۱۴} کشته شد به سیستان آمد و ملک پذیرائی شایانی از وی بعمل آورد.

شاه طهماسب به جهت خصومتی که با برادرش سام میرزا داشت^{۱۵}

۱۲- احیاء الملوك ص ۱۴۴-۱۴۳

۱۳- همان اثر ، ص ۱۴۸

۱۴- قاضی احمد غفاری قزوینی نام این شخص را اغورلو ارجان ذکر کرده و در شرح وقایع سال ۹۳۹ می نویسد: سام میرزا را ایالت هرات داده اغورلو ارجان ولد دهری سلطان شاملو را برسم لگی پیش او گذاشتند (تاریخ جهان آراء نسخه عکسی استانبول ، از انتشارات حافظ ، تهران ۱۳۴۳ شمسی ، ص ۲۸۷ ، حسن بیک روملوتیز نام این شخص را آغزوارجان نوشته است ، (احسن التواریخ ص ۲۴۵).

۱۵- اسکندر بیک ترکمان در مورد اختلاف و خصومت دو برادر می نویسد: «سام میرزا عنان از محاربه پیچیده بطرف گرمسیر گرفت و از کرده نادم و پشیمان گشته در آنجا چند مفسدکه او را بمخالفت شاه جمجاه ، (طهماسب) ترغیب نموده بودند بقتل آورد و سرهای ایشان را بدرگاه جهان پناه فرستاد (عالم آرای عباسی ، ص ۶۲)

از ملك سلطان محمود که وضعی دوپهلوی اتخاذ کرده بود منحرف—
القلب شد لیکن او را از سمت خویش معزول نکرد و گفت « خاقان
صاحبقران (شاه اسماعیل) ، وکیللی جهت ملك تعیین کرده بود،
ما نیز احمد سلطان را وکیل ملك کردیم. از چهار ده بلوک سیستان،
گرمسیر و خاش و خشک رود و نیه و بندگان (نیه و بندگان يك بلوک محسوب
می شده است) تعلق به احمد سلطان داشته باشد. و رسوم و کالت نیز
تعلق به او دارد و ده بلوک دیگر سیستان به تیول ملك الملوك (ملك
محمود) مقرر است ^{۱۲}

ملك محمود با این سخن شاه سخت آزرده خاطر شد و از املاک و
اموال چشم پوشیده جلای وطن کرده و به هندوستان پیش همایون
رفت. احمد سلطان فرستاده جدید شاه طهماسب کسی را بدنیال او
فرستاد تا وی را از انجام تصمیمش بازدارد لیکن وقتی که در سرحد
به ملك رسید و عریضه احمد سلطان را داد ملك محمود عریضه را
ملاحظه کرد و فرمود که «سیستان را صد هزار سوار از تصرف من
بیرون نمی کرد. من بواسطه تغییر مزاج مبارك شاهی دست برداشتم
و همگی تعلق بشما دارد، شما وکیل کل خود باشید که ما از سر ملك
موروثی جهت رضای پیرومرشد گذشتیم» .

احمد سلطان در کمال خوف و هراس داخل شهر شد و جریان
امر را به شاه طهماسب نوشت، شاه از صدور حکم خود پشیمان شد
و مکرراً اظهار آزرده گی می کرد که «ملك سلطان محمود نظر کرده
شاه بابام (شاه اسماعیل) بود، در حق او حیف شد» ملك محمود پس
از پنج سال اقامت در هندوستان بایران مراجعت کرد و شاه طهماسب،
جمیع امرا و اعیان دولت را به استقبال ملك فرستاد و مجدداً احکام
سیستان را بوی صادر نمود لیکن پس از یک سال اقامت در قزوین مریض

شد و در سن هفتاد و نه سالگی با چهل و سه سال حکومت وفات کرد. نعش ملك را به سیستان آورده و در کوه خواجه غلطان دفن نمودند.

مؤلف احیاء الملوك با اندوه و حسرت از این واقعه یاد می‌کند و می‌نویسد: پس از این قضیه‌هایله حکومت سیستان به قزلباش قرار گرفت خدای داند و ملك خود «زهر کس ستاند به هر کس دهد» و به زبان حال دوبیت از دیوان حافظ را مثال می‌آورد:

بود آیاده در سیکده‌ها بگشایند گره از کار فر و بسته ما بگشایند
در میخانه ببستند خدایا میپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند^{۱۷}

در آن زمان رسم بر این بود که ملك می‌بایست نیمه از سیستان را به یک امیر قزلباش واگذارند. لیکن ملك با رفتن خود میدان را برای دیگری بلا معارض گذاشت. تا سال ۹۸۵ هـ = ۱۵۷۷-۸ م. دیگر در این دیار یا امرای قزلباش حکومت می‌کردند یا شاهزادگان صفوی، و از این پس با زطاهرا اخلاف مستقل خاندان حکومتی گذشته بر سر کار آمده‌اند.

بهنگام پناهنده شدن همایون پادشاه هند بایران (۹۵۱ هـ ق) اولین شخصیت سیاسی که از وی استقبال کرد احمد سلطان شاملو حاکم سیستان بود حسن بیک زوملو می‌نویسد: «همایون باسی چهل نفر از ملازمان جلالت اثر... با قوافل غم و الم از طریق غیر معروف عنان یکران بطرف سیستان منعطف فرمود... بعد از طی مسالك بولایت مذکور رسید حاکم آن ولایت احمد سلطان شاملو با اکثر اشراف و اعیان با استقبال پادشاه عالی شاه بیرون آمدند و در موضعی از مواضع آن ولایت با آنحضرت ملاقات نمودند و در منزلی که لایق

۱۷- برای اطلاع کامل رنک به احیاء الملوك ، ص ۱۶۰-۱۵۴

آن پادشاه بود فرود آوردند و پادشاه زمان باتفاق احمد سلطان بصوب هرات توجه فرموده...^{۱۸}

احمد سلطان شاملو بهمراه همایون درقزوین بحضور شاه می آیند و از آنجا به شهرهای تبریز و اردبیل رفته و موقع مراجعت بطرف هندوستان و فتح قندهار احمد سلطان همچنان در ملازمت همایون پادشاه هند بوده است^{۱۹}. احمد سلطان هشت سال برسیستان حکومت کرد و سپس بوسیله شاه طهماسب حکم عزل او صادرگشت و حکومت سیستان را به محمد سلطان الاشاغلی دادند.

محمد سلطان الاشاغلی حاکم جدید نتوانست نظر مردم و امراء و بزرگان سیستان را بخود جلب نماید و میانه او و مردم سیستان مکرر منازعه دست داد و چندین بار به تاخت و تاز سرحد و مکران رفت بین او و مردم سالها کشمکش و نزاع ادامه پیدا کرد مؤلف احیاء الملوك می نویسد: «محمد سلطان الاشاغلی شاه قاسم کوثری را با دو سیدزاده بکشت و سید محمد کوثری به درگاه جهان پناه (شاه طهماسب) رفته، حکایت خون سادات را به عرض اشرف رسانید. پادشاه بحرویر او را طلب کرده و دیوان پرسیده، بالاخره او را بدست سید محمد داد که به خون اقوام خود بقصاص رساند. سید از کشتن او گذشته به تصدق فرق مبارک او را بخشید و شاه عالم به سید محمد انعامات فرموده، سیورغالات^{۲۰} به اولاد سادات کوثری احسان فرمود که

۱۸- احسن التواریخ، نشر سدن، ص ۳۰۸

۱۹- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۹۹؛ احسن التواریخ، ص ۳۱۰

۲۰- به نظر شاردن، سیورغال تقریباً یک نوع موقوفه ارثی بود که شاه به کسی و معمولاً به یک مقام مذهبی می بخشید و البته وقتی صلاحیت از او سلب می شد ملک را باز پس می گرفتند، املاک سیورغال در حکم موقوفه بود و وقتی از دست خانواده ای خارج و به خانواده دیگری منتقل می شد. (سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی جلد ۸ ص ۴۲۰).

هنوز مستمر است، و سال به سال به اولاد ایشان عاید می‌شود. و حکومت سیستان را به صافی ولی خلیفه تواجی روملو شفقت فرمود. مدت حکومت محمد سلطان پنج سال بود»^{۲۱}

صافی ولی خلیفه روملو مرد عدالت پیشه‌ای بود و باملوک و اشراف و امرای سیستان به نوعی معاش کرده که در زمان سلطنت ملوک می‌کردند وی پس از سه سال حکومت در سیستان از جانب شاه طهماسب به منصب تواجی‌گری^{۲۲} منسوب گردید^{۲۳}

پس از صافی ولی خلیفه روملو دوتن از برادر زادگان شاه طهماسب یعنی سلطان حسین میرزا و بدیع‌الزمان میرزا فرزندان بهرام میرزا حاکم سیستان شدند. سلطان حسین میرزا بهمراه لاهش حسین بیگ استاجلوسه سال در سیستان بود در زمان وی نواحی نیه و خاش و خنک رود و سرحد و مکران متصرف گردید و بعداً سلطان حسین میرزا بفرمان شاه طهماسب والی ولایت قندهار و زمین‌داور گردید و برادرش بدیع‌الزمان میرزا بفرمان عمویش شاه طهماسب والی ولایت نیمروز شد. ملک‌شاه حسین سیستانی مؤلف احیاء

۲۱- احیاءالملوک، ص ۱۶۲-۱۶۱

۲۲- تواجی‌گری تقریباً بمعنی سربازگیری و تواجیان یا تواجیان در عصر صفوی به کسانی اطلاق می‌گردید که قبل از شروع جنگ به جمع‌آوری سپاه از ایالات و ولایات مشغول بودند. حسن بیگ روملو می‌نویسد: «فرمان همایون شرف نفاذ یافت که تواجیان بر اقصای ممالک و نهایت ولایات کسان دوانیده جار رسانند که عساکر گردون مآثر در اردو حاضر شوند (احسن‌التواریخ، ص ۲۱۰).

ظاهراً عنوان «تواجیان» بعداً به «محصلان» تغییر پیدا کرده است در عباسنامه آمده است «... و ارقام مطاعه بعهدہ محصلان ساعی صادر شد که عساکر منصوره را در نوروز در مشهد مقدس حاضر سازند و محصلین استعاره سرعت سیر از برق و باد نموده روانه گردیدند و...» (عباسنامه، محمد طاهر وحید قزوینی، چاپ اراک ۱۳۲۹ شمسی، ص ۲۱۵).

۲۳- احیاءالملوک، ص ۱۶۲

الملوك در حق وی می نویسد : « بدیع الزمان میرزا بر حسب شرف نیکو و سخاوت ذاتی و شجاعت و حلم و وقار خلاصهٔ اولاد بهرام میرزا بود . اما به حسب ظاهر حقیر جثه بود و امام قلی بیك ولد ندرخان حاکم شیراز لله او بود ^{۲۴} بساط عدل و انصاف در سیستان گسترده ، در زمان او اکثر محال خراب رو به آبادی کرد و نسبت به ملوک عظام و امرای کرام و سایر مردم سیستان به نوعی معاش کرد که مرفه الحال هر کس به حال خود بود و ملوک سیستانی بعضی به حال خود بودند . و در جای دیگر می افزاید « و حضرت میرزا (بدیع الزمان) با مردم سیستان به قانون عدالت و عدم تکبر معاش می کرد . هر کس از عجزهٔ سیستان را حرفی بود ، بی واسطه ارکان دولت ولله و وزیر ، خود عرض نموده و به مدت بیست و پنج سال ^{۲۵} حکومت سیستان بیضه ای ستم از او به وجود نیامد و به حرف رکیکی غبار خاطر احدی نشد . ^{۲۶}

در اواخر حکومت بدیع الزمان میرزا بر سیستان بفرمان شاه طهماسب ، تیمورخان ولد منش خان لله شاهزاده شد و پانصد نفر از او یماق استاجلو داخل سیستان شد و از آن بعد بین بدیع الزمان میرزا و تیمورخان خصومتی پدیدار شد و شاهزاده تصمیم داشت

۲۴- در طول حکومت بدیع الزمان میرزا در سیستان ، سه نفر به سمت لله گی منسوب شدند اولی امام قلی بیك ولد ندرخان بمدت یکسال و نیم و بعد محمدخان ترکمان (احیاء الملوك ص ۱۶۹) و سومی تیمورخان استاجلو (احیاء الملوك ص ۱۸۹ ؛ عالم آرای عباسی ص ۱۳۷) .

۲۵- مؤلف احیاء الملوك در جای دیگر کتاب خویش (ص ۱۹۲) مدت حکومت بدیع الزمان میرزا را بیست و دو سال ذکر کرده و می نویسد در این مدت هیچ خاطر از او آزرده نشد .

۲۶- احیاء الملوك ، ص ۱۶۵ و ۱۶۹

که تیمورخان را از میان بردارد لیکن قضیه برعکس شد و در این هنگام شاه طهماسب درگذشت و فرزندش شاه اسماعیل دوم بسلطنت رسید وی همراه با خونریزیها و کشتن برادران و شاهزادگان کس به سیستان فرستاد تا بدیع الزمان میرزا را بقتل رساند. آن شخص نیز وارد سیستان شد و با کمک تیمورخان، شاهزاده بدیع الزمان میرزا و فرزند شش ساله اش بهرام میرزا را بقتل رساندند^{۲۷} با انتشار خبر قتل شاهزاده بسیاری از ملوک و امرای سیستان این منطقه را ترک کرده و تفرقه در سیستان رو آورد.

اهالی سیستان از این وضع بسیار متاثر شدند و از میان آنان جوانی قاسم نام قاتل بهرام میرزا را به چنگ آورد و در میان بازار پاره پاره کرد و سپس گریخت. پس از قتل بدیع الزمان میرزا، حکومت سیستان به تیمورخان واگذار گردید^{۲۸}

در عصر شاه اسماعیل دوم، تیمورخان به حکومت مشغول بود^{۲۹} لیکن خاطرهای سخت از وی متنفر گردید و دل مردم به حکومت ملوک مایل گشت.

در زمان شاه محمدخدا بنده مردم سیستان از هرج و مرج موجود در کشور استفاده نموده بنای سرکشی را آشکارا و محکم ساختند و بر علیه تیمورخان شوریدند و جنگها بوقوع پیوست و سرانجام تیمور از سیستان گریخت.

۲۷- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۳۷-۱۳۶ و ۲۱۰؛ احیاء الملوك ص ۱۸۹-۱۹۲.

۲۸- احیاء الملوك ص ۱۹۱-۱۹۲

۲۹- در عالم آرای عباسی (ص ۲۰۶ و ۲۱۶) از شخصی بنام مرشد قلی سلطان استاجلو حاکم سیستان در عصر شاه اسماعیل دوم ذکری بمیان آمده است.

در عصر شاه محمد خدابنده بمدت کوتاه بعضی از اکابر سیستان بر این سرزمین حکومت کردند لیکن هرج و مرج همچنان ادامه داشت تا اینکه حکومت سیستان از جانب شاه به جعفر سلطان افشار محول گردید. در زمان وی حداقل دوسه هزار قزلباش در سیستان بامشقت بسیار اوقات می گذرانیدند. میتوان چنین نتیجه گرفت که تسلط قزلباشها در زمان شاه محمد خدابنده نتایج بسیار وخیمی را در برداشت کار بجائی رسید که بقول مؤلف احياء الملوك، «سواى اهالى حوض داروسرابان و آبخوران واصل شهرکسى با قزلباش رفت و آمد نمى کرد»^{۳۰} مردم از میان اکابر شهرشخصی به نام ملك نجم الدين محمود بن ملك حيدر^{۳۱} را بفرماندهی خودانتخاب نموده وطنی جنگهای متعدد قزلباشها را به زانو در آوردند تا اینکه ملك چند نفر از ملازمان به شهر فرستاد و پیغام داد «مردم افشار به فراغت خاطر باناموس و مال خود بیرون روند که با مال و ناموس و جان امان ایشان دادیم. تا آخر آن روز، يك تن از مردم افشار در شهر نماند و مال خود بیرون بردند (۹۸۵ هجری) . . . مردم سیستان به حکومت ملك یکدل و یکرو شده اسباب دولت مهیا شد و آن صاحب سعادت فیروز . . . راضی به امر حکومت و سلطنت سیستان و ملك موروث خود گردید.»^{۳۲}

شاه عباس اول پس از جلوس به تخت سلطنت ایران، با در نظر گرفتن وضع سیستان اتحاد و اتفاق مردم آن ترجیح داد حاکمی

۳۰- احياء الملوك، ص ۱۹۸

۳۱- ملك محمود بن حيدر خود را از اعقاب يعقوب بن ليث صفاری می دانست.

۳۲- احياء الملوك ص ۲۱۰، در خصوص محاربه ملك نجم الدين محمود

سیستانی با جعفر سلطان افشار همچنین ر. ک به تاریخ روضة الصفاى ناصری، رضا قلیخان هدایت، ۱۳۳۹ شمسی تهران، ج ۸، ص ۱۷۸ بعد.

از قزلباشها بدانجا نفرستد و طی نامه‌ای حکومت سیستان را به ملك محمود داد. اسکندر بیک منشی مخصوص شاه عباس در این خصوص می‌نویسد: «... چون ملك محمود که از نژاد والیان قدیم سیستان بود و سلسله نسبش به صفاریه می‌پیوندد بعد از فوت اسمعیل میرزا که ولایت مذکور از امرای قزلباش خالی بود... باغوا و تحریک ملکان و میران سیستانی دم از استقلال زده طالب حکومت سیستان شد و با جعفر سلطان افشار که از درگاه معنی حاکم سیستان شده بود جنگ کرده ظفر یافت و در حکومت آن ملك مستقل گردید به نیروی همت و زور بازوی احسان، کوچک و بزرگ ولایت سیستان را بنوعی مطیع و منقاد نمود که از هیچ گوشه آن ملك بانگ مخالفی بلند نشد و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور نواب سکندر شهن (شاه عباس اول) تافت بنا بر آنکه در مقام احیای خانواده‌های قدیم بودند و دیگر مصلحت‌های ملکی منشور سیستان بسعی محمدخان ترکمان (لله سابق بدیع‌الزمان میرزا) به نام او فرستادند^{۳۳} در این هنگام مظفرحسین میرزا پسر سلطانحسین میرزا ولد بهرام میرزا والی قندهار و لاله‌اش حمزه بیک بر این امر حسد برده با لشکری انبوه متوجه سیستان شدند بعد از مذاکرات لازم قرار بر این شد که مظفرحسین میرزا دختر ملك محمود را بحباله نکاح آورد و دختر حمزه بیک را نیز ملك جلال‌الدین پسر ملك محمود در سلك ازدواج کشد و سیستان را به ملك محمود مسلم داشته مراجعت نمایند ملك محمود پیشنهاد آنان را پذیرفت و بین طرفین صلح انجام شد و مظفرحسین میرزا مسرور و شادمان از سیستان بجانب قندهار مراجعت نمود. رستم میرزا برادر مظفرحسین میرزا که بفرمان شاه عباس اول، حاکم گرمسیرات و زمین داور بود بر برادر

۳۳- عالم‌آرای عباسی، ص ۷۹-۴۷۸

حسد برد و به فتح قندهار تصمیم گرفت. لشکر محمود با مظفر-حسین میرزا متحد گردید و طی جنگهای متوالی رستم میرزا از فتح قندهار مأیوس گردید و بعد هوس حکومت سیستان در خاطرش رسوخ یافت و سرانجام به قتل ملک محمود فرمان داد، آن سعادت‌مند نیکو اخلاق را از میان برداشت^{۳۴} روز بعد پسر ملک محمود بنام ملک-جلال‌الدین با دیگر ملوک سیستان به رستم میرزا حمله کردند و میرزا تاب مقاومت نیاورده فرار نمود.

رضاقلیخان هدایت می‌نویسد: «بعضی از امرای قزلباشیه که از شاه عباس رمیده فرار کرده بودند، از اطراف بر سر رستم میرزا اجتماع کردند و بعد از استعداد ایلغار کرده بر سر ملک محمود سیستانی رفته و سیستان را بگرفتند و ملک محمود را بکشتند...»^{۳۵} پس از مرگ ملک محمود پسرش ملک جلال‌الدین با کمک دیگر ملوک، حکومت سیستان را بعهده گرفت. در زمان حکومت ملک جلال‌الدین از یکبار دفعات متعدد به سیستان تعرض نموده و قسمتی

۳۴- عالم آرای عباسی، ص ۴۸۴، ملک شاه حسین سیستانی در این خصوص می‌نویسد: «و جمعی از مفسدان و دشمنان سیستان که صاحب غرض بودند و به عرض رسانیدند که تا ملک محمود در قید حیات است، ملک‌زاده‌ها و اهل سیستان دست از طلب بر نمی‌دارند. میرزا (رستم میرزا) که دیده بصیرتش از صواب عاری بود قبول قول اهل عناد نمود و در شب آخر ماه شعبان و اول ماه رمضان سنه ثمان و تسعین و تسعمائه قصد حیات آن بزرگ صورت و معنی نموده آن سر و چمن اقبال را از پای درآورده، بدنامی ازل و ابد به خود گذاشت. افسوس که گرم معدوم گشت و احسان پنهان گشت وجود و سخا منسوخ شد و مروت راه گریز پیش گرفت. مدت شصت و سه سال عمر یافت و چهل سال در میان مردم سیستان سروری نمود و دوازده سال به حکم خود متقلد امر حکومت و در اوایل چهار ماه سکه و خطبه به نام آن نام‌آور بود... (احیاءالملوک، ص ۳۰۱-۳۰۰)

۳۵- روضة الصفا، ج ۸ ص ۲۷۸.

از مناطق سیستان را متصرف شدند، سیستانیان در نبرد با ازبکها دلیرانه در برابر آنها پایداری کردند.^{۳۶} ملك جلالالدین مردم خود را در قلعه گذاشته در اصفهان بخدمت شاه عباس رسید و از وی ملاطفت بسیار دید و سپس به سیستان مراجعت نمود. لیکن اولاد جانی بیك سلطان که از جانب عبداللہ خان به ایالت سیستان و تسخیر ولایت نیمروز مأمور بودند اقتدار تمام یافته و ملك جلالالدین مقاومت با ایشان را در حیز قوت و قدرت خود ندید و به قندهار رفت و تصمیم داشت به خدمت اکبرشاه پادشاه هند رود که خبر پیروزی شاه عباس اول را به ازبک شنید و در هرات به حضور شاه رسید و از آن تاریخ مجدداً حکومت سیستان به او تفویض گردید.^{۳۷} البته ناگفته نماند که شاه عباس اول در سال ۷-۱۰۰۶=۹-۱۵۹۸ م. در حین تجدید فتح خراسان بدو سیستان را به گنجعلی خان حاکم کرمان اعطا کرد. اما ملك جلالالدین به حضور شاه شتافت و پادشاه نیز حکومت سیستان را به وی داد و از آن زمان به بعد بزرگان سیستان با دربار شاه روابط حسنه‌ای برقرار کردند.^{۳۸} از مرگ شاه عباس اول تا حمله افغانه به ایران اطلاعات

۳۶- ملك شاه حسین سیستانی مؤلف احیاءالملوک که خود ناظر بر واقعه بود ورود ازبکها را به سیستان چنین توصیف می‌کند (ص ۳۶۳) : چون سلاطین جوجی نژاد توران (ازبکها) از سر عهد و پیمان مصالحه و توطن قهستان گذشته به سیستان آمدند ، از در و دیوار این مضمون به گوش هوش مستمعان می‌رسید که:

دلیران ایران مگر مرده‌اند	که تورانیان سر برآورده‌اند
اگر بشنود این خبر زال زر	ز غیرت برون آرد از خاک سر
وگر بشنود این سخن پیلتن	از این ننگ برتن بدرد کفن
ندانم دل زنده‌ای چون بود	کز آن مرده را غیرت افزون بود

۳۷- عالم‌آرای عباسی ، ص ۴۸۷

۳۸- عالم‌آرای عباسی ، ص ۵۷۶ و ۱۰۸۷

دقیقی از وضع سیستان در دست نیست لیکن روشن است که قسمتی از سرزمین ایران محسوب می شده است تاورنیه می نویسد: «ایران به هفده ایالت تقسیم شده، دوازدهمین ایالت سجستان است که در قدیم درانجیان می گفتند و شهرهای عمده آن سیستان و شالاک و کتس است».^{۳۹}

ظاهراً سیستان در زمان شاه سلیمان صفوی نیز از مناطق عمده کشور محسوب می شده است و حاکم آنجا مقام ارجمندی را در دیوان عالی داشته است. کمپفر سیاحی که در عصر شاه سلیمان به ایران آمده است در بین نواحی عمده و مهم ایران به سیستان نیز اشاره کرده و می نویسد: «والیان عالی مقام عنوان بیگلربیگی دارند که بمعنی آقای آقاها «بیگک - آقا» است. از آنجا که قلمرو آنها سخت وسیع است خانها (حکام) و سلطانها (حکام درجه دوم) زیادی تحت نظر آنها خدمت می کنند اهمیت و منزلت بیگلربیگی چنان زیاد است که جای دارنده آن عنوان در دیوان عالی بین ناظر و میرشکارباشی و یا در ردیف مقابل تفنگچی قلر آقاسی و دیوان بیگی قرار دارد.

در حال حاضر بیگلربیگی های زیر در ایران وجود دارد: ناحیه فارس برای ایالات لرستان، خوزستان، کردستان و سیستان. در ناحیه خراسان، برای ایالات مشهد، هرات، خراسان، قندهار.^{۴۰}

عنوان والی از زمان شاه عباس اول معنی خاصی پیدا کرد. والیان نیز مانند سایر حکام درحین انتصاب خود به مرتبه خانی ارتقاء می یافتند. شاردن مدعی است که لقب والی تنها در شأن

۳۹- سفرنامه بابتیست تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، ۱۳۳۶ اصفهان،

ص ۳۵۹

۴۰- در دربارشاهنشاه ایران، انگلبرت کمپفر، ترجمه کیکاوس جهاننداری،

۱۳۵۰ تهران ص ۱۶۱

حاکم سیستان است^{۴۱} اما گفته او مورد تأیید منابع فارسی نیست. در اواخر عصر صفویه سیستان جزو بیگلربیگی مرو به حساب می‌آمده است.^{۴۲}

سیستان در دوره صفویه محل عبور کاروانهای مهمی بود. در احیاءالملوک آمده است: «سیادت پناه امیر محمدامین مشمهدی که سالها در هندوستان بود با قافله‌ای که قریب به ده هزار شتر بار داشتند به سیستان آمد، و امیر محمدامین اگرچه قافله باشی بود، اما استعداد و قابلیت و حالتش در بزرگیها به مرتبه‌ای بود که بر اکابر زمان در هرباب تفوق می‌جست و میانه او و ملك الملوك اختلاط به نوعی گرم شد که يك ماه طفیلی ملك در سیستان ایستاد و جمیع اهل قافله مهمان ملك بود».^{۴۳}

سیستان در عصر صفویه یکی از انبارهای بزرگ غله نیز محسوب می‌شده است مؤلف احیاءالملوک می‌نویسد: «..... و در این اثنا هزار تومان زر از دیوان اعلی نزد وکلای ملك الملوك و کلانتران سیستان آمد که نواب کامیاب از کل ممالک خراسان و هشت هزار خروار غله از سیستان ابتیاع می‌نمایند».^{۴۴}

در زمان شاه عباس دوم نیز سیستان یکی از مراکز عمده غله کشور محسوب می‌شده است در عباسنامه آمده است «از خزانه عامره مبلغ پنج هزار تومان تحویل محمد قلیخان چقتای حاکم سابق ایروان شد که از محال مشهد مقدس و توابع و دارالسلطنه

۴۱- سیاحتنامه شاردن، جلد ۵، ص ۲۵۷

۴۲- تذکره الملوك، بکوشش محمد دبیرسیاقی، ۱۳۳۲ تهران ص ۸۲

۴۳- احیاءالملوك ص ۲۲۰، به نقل از کتاب سیاست و اقتصاد عصر

صفوی، دکتر باستانی پاریزی ص ۱۱۰

۴۴- احیاءالملوك ص ۴۴۱

هرات و فراه و سیستان غله ابتیاع نمایند».^{۴۵}

بغیر از غله بگفته شاردن «تخم و دانه حنا بر درختکی بار می آید و بمانند فلفل و عرعر انبوه و پرپشت می باشد که در سرزمین کرمان و سیستان فراوان است».^{۴۶}

ضمناً سیستان در عصر صفویه مرکز بهترین کارخانه های حصیر بافی بود شاردن می نویسد:

«ایرانیان در بافتن حصیرها و سبدهای ترکه بیدی مهارت بسزائی دارند. حصیرهای بافت ایران بسهولت تا می شود و لوله می گردد. و در ظرافت و زیبائی عدیم النظیر می باشد. بهترین کارخانه های این کالا در سیستان است چون باین ولایت زودتر از همه جا وارد می گردد این حصیر در مردابهای واقع در مجاورت دجله و فرات باز می آید».^{۴۷}

اولین لشکرکشی محمود افغان به ایران بسوی سیستان و از آنجا بطرف کرمان بود. یکی از سرداران بزرگ وی نیز موقع حمله به اصفهان شخصی بنام نصراله زردشتی و اهل سیستان بود و به «کورسلطان» شهرت داشت چه عادت وی آن بود که يك چشم خویش را ببندد (ر.ك)، کروزینسکی تاریخ انقلاب ایران، ص ۲۷۴) وی سرداری سخت قابل بود و بی شبهه دلیری و کاردانی او در امور لشکری سبب شده بود که با همه اختلاف مذهبی نزد افغانان به فرماندهی و سپهسالاری برسد. هنگامیکه اصفهان توسط سپاهیان محمود افغان محاصره شده بود سه تن از خانها با پنج هزار تن سپاهی بطرف اصفهان پیش می آمدند تا شاه سلطانحسین

۴۵- عباسنامه ص ۱۰۳

۴۶- سفرنامه شاردن ج ۴ ص ۶۰

۴۷- همان اثر، ج ۴ ص ۳۶۲

را یاری دهند. محمود از این واقعه اطلاع یافت و نصرالله کورسلطان را با چهار هزار مرد بجلو ایشان فرستاد و در سه فرسخی اصفهان بر آنها حمله برده و هزاروپانصد تن از آنان را کشتند و باقی راه فرار در پیش گرفتند. **تاریخ کماشاه** - سیرت امیر تیمور

پس از فتح اصفهان فرزندان نصرالله کورسلطان و یکم‌هزار ودویست خانوار افغانی از سیستان به اصفهان کوچ نمودند.^{۴۸}

آخرین شخصیت سیاسی سیستان در عصر صفویه نیز شخصی بنام ملک محمود سیستانی^{۴۹} بود که خود را از اعقاب صفاریان و کیانیان می‌خواند.

ملک محمود از ایالت بومی خود رانده شد و او هم نیروئی در ناحیه تون فراهم کرد. فرماندار افشار مشهد با سپاه زیادی به او حمله کرد. ملک محمود با عده کمی از ملازمان خود به دشمن حمله برد و سردار ایرانی را بقتل رسانید و نیروهای او را ریشه کن کرد. پس از این موفقیت ملک محمود حکمران مستقل ناحیه تون گردید.

زمانی که افغانها سرگرم محاصره اصفهان بودند ملک محمود، قوایی به تعداد ده هزار نفر فراهم آورده و بسوی گلناپاد حرکت کرد. اینجا روح امید ایرانیان بار دیگر قوت گرفت. ولی وقتی که به ملک محمود وعده داده شد که خراسان و نیز سیستان و تحف و هدایائی گرانبها به رشوت بدهند از اصفهان رو برگردانید و تمام امیدهای مردم مجدداً نقش بر آب شد و ملک محمود کشور خود را

۴۸- سقوط اصفهان، گزارشهای پطرس دی سرکیس گیلاننتر، ترجمه

محمد مهریار ۱۳۴۴ اصفهان ص ۵۳ و ۹۸

۴۹- در این مقاله از دو حکمران مقتدر سیستان بنام ملک محمود سیستانی

سخن رفت که اولی معاصر شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب بود و دومی در زمان پادشاهی شاه محمد خدا بنده و شاه عباس اول می‌زیست.

در توپخانه در زمان صفویه

در حالی که نهایت درجه چشم به کمک او دوخته بود ترك گفته و برای تصاحب ولایت خودش حرکت نمود^{۵۰} با رفتن وی پایه های لرزان حکومت سلسله صفویه نیز درهم کوبیده شد.

ملك محمود پس از آنکه اصفهان را ترك نمود و آنجا را بحال خود گذاشت بزودی موقع مناسب بدستش آمده مشمهد را در سال ۱۱۳۶ هـ = ۱۷۲۳ م که بحال هرج و مرج افتاده بود قبضه کرد . وقتی که او این شهر مقدس را در تصرف کامل خود گرفت تاجی بطرز تاج کیانیان برای خود مهیا کرد و خویشتن را حکمران مستقل قرارداد و ارتش منظمی مرکب از سواره نظام و پیاده نظام و توپخانه تشکیل داد. اتفاقاً در غیبت با باعلی بيك یکی از مأمورین او به ابیورد آمده و نسبت به خانواده فرماندار بدرفتاری کرد . نادرقلی فوراً بحمايت و استخلاص خانواده فرماندار شتافته و مأمور را بقتل رسانید. ارباب نادر در برگشتن وقتی که از قضیه باخبر شد دچار وحشت و اضطراب گردید. اما نادر با يك جرأت و شهامت قابل ملاحظه ای باو پیشنهاد کرد که باید خودش شخصاً برای رفع این غائله به مشمهد برود. او در آنجا به این بهانه متوسل گردید که چون نوکر وفاداری بود مجبور به دفاع از شرافت ارباب خویش بوده است و ملك محمود نه فقط او را عفو نمود بلکه خلعتی هم باو بخشید و بدینسان بزودی از طرف ملك محمود، مأمور حمله به ازبکهای غارتگر شد و در قشون وی خدمت کرد و اهمیت و شهرتی بسزا یافت. ولی چون مکرراً اظهار نموده بود که در پاداش این خدمت باو وعده نیابت ایالت خراسان داده شده و در این ادعا اصرار می ورزید لذا او را گرفته کتک زدند و بعد معزول ساختند.

۵۰- تاریخ ایران ، ژنرال سرپرستی سایکس ، ترجمه سید محمد تقی

فخرداعی گیلانی ، ۱۳۳۵ شمسی تهران ج ۲ ص ۳۵۶

نادر از آن پس نیروئی در کلات مستقر ساخت و به نیشابور که در تصرف نیروهای ملک محمود بود حمله کرد و شهر را بنام شاه طهماسب دوم که بعداً وارد خدمت او گردید اشغال کرد. وقتی نادر قدم در هم رکابی شاه طهماسب دوم گذاشت و به طهماسب قلی خان سپهسالار ملقب گردید به مشهد حمله برد. در این صحنه نبردهای زیادی بوقوع پیوست که نادر در یکی از آنها پیروز شد و اما مشهد با این وسایل ممکن نبود فتح شود ولی در اثر خیانت، یکی از دروازه‌های شهر تسلیم شد (سال ۱۱۳۹ هجری) و نادر به قلب شهر راه یافت ملک محمود سیستانی با ناامیدی می‌جنگید اما مغلوب شد و وقتی که مشهد بتصرف شاه طهماسب دوم و نادر درآمد او خود را تسلیم کرد در ابتدا به او اجازه دادند که در يك حجره در حرم مطهر سکنی گزیند ولی چون وی مرکز يك سلسله توطئه‌هائی شد نادر فرمان داد او را کشتند.^{۵۱}

مؤلف «تاریخ نادرشاهی» می‌نویسد: «ملک محمود با تمامی متعلقان و اخوان خود را به حصار ارك رسانیده به دفع مخاصمان همت مبذول داشت و بعد از چندی که آثار عجز و علامات بیچارگی در خویش مشاهده نمود، لاعلاج از در مصالحت و مدارا درآمده فیض‌اندوز ملازمت گشت و به استدعای خان معظم و سپهسالار اعظم جم چشم (نادر) هماندم مقید و محبوس با جمیع اقربا که قریب بیست و دو تن بودند و هر فردی خود را ثالث رستم و اسفندیار روئین تن می‌دانست به زندان شاهی روانه گردید سپهسالار جم

اقتدار (نادر) . . . به صد علامات و آثار یقین می‌دانست که عن‌قریب ملك محمود خان بمعه تمامی اخوان ، کامیاب دولت می‌گردد از وقوع این اتفاق، در آن روز که آن شهریار بی‌اختیار کم اعتبار (شاه طهماسب دوم) به عزم شکار صحرا نورد راهی وادی دوردست گردیده بود، سپهسالار کامل عیار فرصت وقت را از دست نداده آن سردار قوی‌بازو (ملك محمود سیستانی) را که هر یکی از اخوانش تهمتنی بود در میدان شجاعت بمعه بیست و دو تن در يك نفس پایمال جنود فنا گردانید»^{۵۲}

آنچه مذکور گردید خلاصه‌ای بود از موقعیت سیستان دلاورخیز در عصر حکومت پادشاهان صفویه. سیستانی که سالیان دراز ، استقلال محلی داشت و سلاطین آنجا سکه به نام خود می‌زدند ، سیستانی که خراج آن در قرن نهم، پس از خرابیهای تیمور و شاه‌رخ به هفت میلیون و پانصد و دوازده هزار درم که هر درم آن يك مثقال نقره بود، می‌رسید. سیستانی که در قرن یازدهم هجری (از زمان سلطنت شاه عباس به بعد) سرحد شرقی آن از کشمیر تا لب دریای هند و حد غربی آن تا کرمان و حد شمالی آن اسفزار و حد جنوبی آن سند بود، بر اثر حمله‌های ایلات و طوایف مختلف و سوءسیاست بعضی از سلاطین محلی قدیم و بعدها ظلم و جور مأموران دوران قاجاری و بیرحمی طبیعت که ریگ‌روان را روز به روز بر نقاط مختلف آن می‌ریزد عظمت و قدرت خود را از دست داد.^{۵۳}

۵۲ - تاریخ نادرشاهی «نادرنامه» ، محمد شفیق تهرانی «داور» ، باهتمام

رضا شعبانی ، ۱۳۴۹ شمسی تهران ، ص ۱۷-۱۶

۵۳ - از مقدمه کتاب احیاءالملوک ، بقلم دکتر منوچهر ستوده ص ۱۸-۱۷

مؤلف تاریخ سیستان که کتاب خود را در حدود هفتصد هجری تألیف کرده می نویسد: «شرایط آبادانی سیستان بر سه بند بستن نهاده شده: یکی بستن بند آب، دیگری بستن بند ریگ و سومی بستن بند مفسدان. هرگاه این سه بند در سیستان بسته باشد در همه عالم شهری بخوبی سیستان ... نباشد».

امید است که همه موانع در سیستان برطرف گردد و این بخش از میهن ما عظمت دیرین خود را بازیابد و پیوسته در ترقی و پیشرفت باشد.

